

عباس میرزا؛ نخستین معمار «بنای نظام جدید»

در ایران معاصر

دکتر غلامحسین زرگری نژاد

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۷۹ تا ۱۱۱)

چکیده:

یورش روسها به ایران در سال ۱۲۱۸ ه.ق. / ۱۸۰۲ م. نخستین عاملی بود که عباس میرزا وزیر فرزانه‌اش، میرزا عیسی قائم مقام را به واقعت انحطاط دیرینه ایران زمین، واقف ساخت و باعث شد تا ولیعهد فتحعلی‌شاه که به تعلیم و هدایت میرزا بزرگ از سفاهت و ردالت درباریان فاصله گرفته و به ترقی و اعتلای کشورش می‌اندیشید، برای نجات ایران از انحطاط و هدایت آن به سوی ترقی، دست به اصلاحاتی زند که این اصلاحات، از سوی مورخان همان دوران، به ایجاد بنای جدید، اشتهار یافته است. محورهای اساسی این اصلاحات، یا مشخصات عمده این بنای جدید، عبارت بودند از:

۱- اصلاح و نوسازی قشون؛ ۲- تنظیم قواعد تازه برای ملکداری و مالکیت و برانداختن سنت فروش ایالات؛ ۳- تفکیک خالصه‌ها از موقوفات؛ ۴- تعیین روزِ مظلّم، برای رعیت؛ ۵- تأسیس چاپارخانه برای دفع اجحاف به رعایا؛ ۶- اعزام محصل به فرنگ برای انتقال علوم جدید به کشور؛ ۷- تشویق صنایع و تلاش برای استقلال اقتصادی؛ ۸- ترویج اندیشه اتحاد اسلامیّه میان ایران و عثمانی.

اقدامات و اصلاحات عباس میرزا اگر چه به دلیل مرگ زودرس قائم مقام اول و خود ولیعهد، ناتمام ماند، اما همین اصلاحات بود که شالودهٔ مکتب ترقی‌خواهی تبریز را پی‌ریزی کرد و چندی بعد توسط میرزا تقی‌خان امیرکبیر که پرورده همین مکتب بود، پی گرفته شد.

واژه‌های کلیدی: اصلاحات، روسیه، دارالخلافه، صدارت، دارالسلطنه.

مقدمه:

سنگ بنای اندیشه اصلاحات و کوشش برای دگرگونی ساخت و بافت سیاسی و اجتماعی سنتی و تبدیل آن به حیات جدید، در جریان جنگ‌های مرحله اول ایران و روسیه گذاشته شد. معمار «بنای نظام جدید» نیز عباس میرزا بود. جامعه ایران، حداقل روسیه گذاشته شد. معمار «بنای نظام جدید» نیز عباس میرزا بود. جامعه ایران، حداقل از آن زمان که بر اثر فروپاشی حکومت آل سامان، از روند طبیعی حیات فرهنگی و مدنی خویش باز ایستاد و کمی بعد، بر اثر هجوم و غلبه کامل و پیاپی قبایل بدوی و بیابانگرد، امکانات و زمینه‌های اجتماعی خود را در استمرار حیات خلاق و آفرینش‌های ارزنده فرن‌های سوم تا پنجم هجری از دست داد، تا وقتی که با حمله قوای روسیه به ایران، فرصت نگاه به خویش و قیاس خود با جوامع فرهنگی را یافت، همواره موجودیت و هستی خویش را «وضع طبیعی» می‌دانست و نسبت به انحطاط و عقب ماندگی خود، چه در قیاس با حیات خویش در قرون اولیه و چه در مقایسه با ممالک فرنگ، هیچگونه معرفت و خودآگاهی نداشت. پس برای رهایی از این غفلت یا «خواب گران» و تأمل در احوال خویش و حصول به خودآگاهی و معرفت بر انحطاط و عقب ماندگی، نیازمند عاملی بود از بیرون و فراهم شدن شرایط عینی، جهت قیاس و سنجش. این عامل و بستر آن مقایسه را جنگ‌های ایران و روسیه پدید آورد.

۱- میرزا سعید خان انصاری، در دوره‌ای که بر نشستن بر مناصب بلند پایه، و انحطاط ایران را در دل داشت، در رساله‌ای به نام «آداب دادخواهی و عدل گستری و رفع اسباب اجحاف و دواعی جور و اعتساف و بسط امنیت و تمهید لوازم آسودگی رعیت» که آن را به ضمیمه قانون ناصری به ناصرالدین شاه، تقدیم کرد، اشارتی دارد به نقش حمله روس‌ها در ایجاد خودآگاهی او نوشته است که: «پیشینیان ما همی. خواب راحت را بر خود پسندیدند و همه عمر، سر از این خمار مستی برنداشتند و بسی برآمد که یکی از آنها عبرت از دیگری نگرفت تا این که خیول بیداران و جنود هشباران بر آنها تاختن آوردند و هر وقتی به غنایم فراوان برگشتند، آنها برگ و ساز خود ساختند و اینها سرمایه خویش باختند اگر این دعوی را برهانی لازم باشد، اینک حالت ما که از کجا به کجا فرود آمد و کار آنها کجا به

وقتی خبر هجوم روس‌ها به گنجه در سال ۱۲۱۸ قمری و قتل عام ایرانیان این شهر و اخراج و نفی بلد زنان و کودکان و سالخوردهگان ایشان به تهران رسید (تاریخ جهان آرا، خطی

کجا صعود نمود، رنگ و رخسار، گواهی دهد از سر ضمیر، با چنین تجربت، الحق، دریغ باشد که ما نیز در اثر آنها رویم و از مقصد هولناکش نهراسیم و حال، آن که عصر سلف ما با این زمان، فرق عظیم داشت. کشتی بادی که خود را به دست تقدیر سپرده بود، هر وقت که از وزیدن نسیم مساعد، جانی می‌گرفت و رمقی پیدا می‌کرد، حرکت مذبحی می‌نمود و اگر از جنگ تلاطم امواج بحر محیط، جانی به سلامت به در می‌برد، در شش ماه، خود را خسته و مانده به سواحل ما می‌انداخت و از غنیمت به ایاب و از آب به سراب قانع بود. حالا کشتی‌های آهن بوش دودی و چرخ‌های ابر خروش بخاری در بَر و بحر عالم، صدا از رعد و شتاب از برق ربوده‌اند؛ رگ صحرا را کشتند و دل دریا را شکافتند و علم الکتاب آصفی بهلو زنند، چه طرف نسبت به اسباب پیش می‌تواند بود؟ تازه‌های آهنی که برق خاطف اخبار مشرق و مغرب را مرکب اند و به خیال تندر و برتری گرفته‌اند، در زمان پیش، کی از کم عدم به عرصه وجود آمده بود؟ علمی را که امروز از هر مفرقه و هر باب، محل حیرت اولوالالباب شده، کجا به کوش کسی خورده بود؟ پس مبرهن است که ندامت غفلت پنجاه ساله گذشتگان را ما در پنج سال خواهیم برد. عرصه برای ما تنگ است و غافل نشستن، ننگ، مغربیان وقتی به غیرت آمدند و به چاره کوشیدند که طنطنه ترقیات شرقیان در ممالک آنها پیچید و بَر و بحر آنها را به تزلزل درآورد؛ به یک دفعه جوشیدند و عقول و افکار خود را برای تحصیل نجات خودشان، رخصت جولان دادند و کردند آنچه کردند. امروز که وضع ما در اضطرار و محصوریت در دایره علم و قدرت آنها به همان درجه که آنها بودند، رسیده است. پیداست که تکلیف چه خواهد بود؟ آزادی پنجاه سال پیش از این چه شد و قیدهایی که در این مدت برای ما فراهم شد از کجا به هم رسید؟ با این همه باز اگر به غفلت گراییم، معاذالله، بعد از زمان قلیل، چشم خود را باز نکنیم مگر آن که اول مائری، آثار ندامت کلیه ما باشد. دولت‌های همجوار را باید دید که اول، رجال آنها چه تدبیرها کردند که خیام دولت خودشان را به اوتاد دوام بستند و حال، قرون فراوان است که سلطنت از آن خانواده بیرون نرفته، خانه‌ای که این همه سنین و اعوام بر دوام آن بگذرد، الحق، ساس آن در خور ساس است و حال، چندی است که دست در تزیین مملکت و تأمین مَنّت و اجرای قوانین و اعمال نوآیین زده‌اند و با این اجتهاد و اهتمامی که پیش گرفته‌اند، عن‌قریب در مهام لشکر و کشور و تحصیل زور و قوت به جایی خواهند رسید که خود را نگاه دارند و به کم زورتر از خود زورآور شوند علم الله وقت ما دبر شد و فرصت به تنگنا افتد (نک: قانون ناصری، خطی، ج ۳۰، الف).

ص ۱۱۶۳ زینه التواریخ، خطی گ ۴۴۹ ب؛ مآثر سلطانیه، ص ۱۱۰۹؛ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۹ الف؛
 روضه الصفای ناصری، جلد نهم ص ۳۸۹؛ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۲۵؛ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص
 ۱۱۴۹۶). فتحعلی شاه بی درنگ، ولیعهد خویش، عباس میرزا را همراه فرزانه‌ای از نسل
 منشیان و دیوانیان وطن دوست؛ یعنی میرزا بزرگ فراهانی، روانه آذربایجان کرد تا در
 آنجا به مقابله با قوای روسیه پردازد. حاصل نخستین سال‌های همین سفر جنگ و
 نتیجه مشاهدات و آگاهی‌های او از وضعیت جامعه ایران و در مقابل، دگرگونی‌ها و
 پیشرفت‌های ممالک مغرب زمین، تولد خودآگاهی در وجود عباس میرزا و به دنبال آن،
 تکوین پرسش‌هایی بود در ذهن او در باب علل و عوامل ریشه‌های انحطاط ایران.

روسیه، در آن زمان، گر چه هنوز هم‌تراز ممالک رشد یافته‌ی فرنگی دیگر نبود، اما
 ملاحظات عباس میرزا به احوالات ملک و ملت در روسیه، مشاهده نظم و سلامت و
 انضباط اعتقاد به وظایف محوله در میان تمام اعضای قشون روس، توانایی‌های سربازان
 این کشور در آموختن قواعد مشق نظام و اصول و روش‌های جنگ منظم و غیره و غیره و
 سرانجام، همت تمام دولتمردان و صاحب منصبان روسیه در حصول به مطامع نظامی
 حکومت خویش در تسخیر قفقاز و خیانت پیشگی و بلاهت و سفاهت کثیری از رجال
 دارالخلافه تهران و خوانین قفقاز و آذربایجان و بی‌اعتنایی آنان نسبت به سرزمین و
 منافع ملی خویش و شتاب و سبقت ایشان بر یکدیگر در سازش با اجنبی، به مرور ایام،
 خودآگاهی نوری در وجود عباس میرزا را وسیع‌تر و عمیق‌تر کرد و او را به مرحله
 جستجو و پرسش‌های مکرر برای یافتن پاسخ و خاتمه دادن به دغدغه‌های ذهنی
 خویش کشاند. به روایت ژوبر، او یک بار در حالی که سخت درگیر پرسش‌های ذهنی
 خویش بود، خطاب به همین فرستاده ناپلئون به ایران گفت:

«ای مرد بیگانه! تو این ارتش، این دربار و تمام دستگاه قدرت مرا می‌بینی ولی گمان
 میر که من، مرد خوشبختی باشم. افسوس! چگونه من می‌توانم چنین باشم؟ مانند
 موج‌های خشمگین دریا که در برابر صخره‌های استوار، خرد می‌شوند، تمام کوشش‌ها و
 دلاوری‌هایم در برابر سپاه فالانژ روس‌ها شکست خورده است. مردم، فیروزی‌های مرا

سخت می ستایند در حالی که من به تنهایی از ضعف خود، آگاهم. چه کردم که مورد احترام جنگجویان غرب واقع شده‌ام؟ چه شهری را من تسخیر کرده‌ام؟ چه انتقامی از مستولی شدگان به استان هایمان، تاکنون، توانستم که بکشم؟ من جز با چهره‌ای شرمگین نمی توانم بر ارثی که پیرامون مرا گرفته است، دیده بیفکنم. هنگامی که باید نزد پدرم برسم چه خواهد شد؟ از شهرت فیروزی های ارثش فرانسه آگاهی دارم و همچنین دانسته‌ام که دلاوری روس ها در برابر ایشان جز یک ایستادگی بیهوده نیست. با این همه، یک مشت سرباز اروپایی تمام دسته های سپاه مرا با ناکامی مواجه ساخته و با پیشرفت های تازه خود، ما را تهدید می کنند. رود ارس که سابقاً همه آن در میان استان های ایران، بود، امروز سرچشمه اش در زمین بیگانه است و به دریایی می ریزد که پراز کشتی دشمنان ما است... : آنچه توانایی که شما را تا این اندازه از ما برتر ساخته است، دلایل پیشرفت شما و ضعف ثابت ما کدام است؟ شما هنر حکومت نمودن، هنر فیروزی یافتن، هنر به کار انداختن همه وسایل انسانی را می دانید، در صورتی که ما گویی محکوم شده ایم که در لجنزار نادانی غوطه ور باشیم و به زور، در باره آینده خود بیاندیشیم. آیا قابلیت سکونت و باروری خاک و توانگری مشرق زمین از اروپای شما کمتر است، شعاع های آفتاب که پیش از آنکه به شما برسد، نخست، از روی کشور ما می گذرد، آیا نسبت به شما نیکوکارتر از ما است؟ آیا آفریدگار نیکی دهش که بخشش های گوناگون می کند، خواست که به شما بیش از ما همراهی کند؟ من که چنین بارو ندارم. ای بیگانه! به من بگو که چه باید کنم تا جان تازه ای به ایرانیان بدهم؟ آیا من هم باید که مانند این تزار مسکوی که کمی پیش از این، از تختش پائین می آمد نا شهرهای شما را تماشا کند از ایران و تمام این دستگاه پوچ ثروت، دست بکشم؟ یا بهتر این است که به مرد خردمندی بچسبم و هر چه را که یک شاهزاده باید بداند از او بیاموزم؟... (زور، ۱۳۷-۱۳۶)

به گواهی اطلاعات تاریخی، هر اندازه، زمان از مبدأ نخستین تماس ها و آگاهی های عبّاس میرزا با پیشرفت های فرنگستان و تولّد خود آگاهی او نسبت به عقب ماندنگی

ملک و ملت در ایران می‌گذشت، انگیزه‌های او برای یافتن ریشه‌ها و درمان دردها افزونتر می‌گردید به نظر می‌رسد که یکی از عمده‌ترین عوامل این ثبات عزم و تداوم انگیزه‌ها و دغدغه‌ها، نقشی بود که معمار ناشناخته پشت پردهٔ «بنای نظام جدید»، یعنی میرزا بزرگ فراهانی، وزیر نایب السلطنه، در تحرک فکری وی ایفا می‌کرد. عامل دیگر نیز عبارت بود از نگرانی از تأثیر حسادت‌ها و سرزنش‌های آشکار و پنهان برادران خویش، به خصوص برادر بزرگترش، محمد علی میرزا دولتشاه در اندیشه فتحعلی شاه که همواره ولیعهد را به ناتوانی و بی‌کفایتی در نبرد با روسها متهم می‌ساختند. (نک: زوبر، ۱۶۷-۱۶۸)

اتهامات گسترده علیه عباس میرزا در حالی رو به افزایش داشت که مراتب ثابت عزم، صمیمیت و ایمان راسخ ولیعهد به نجات مردم و کشورش از انحطاط و حصول ایشان به هشیاری را تمام مأموران و سفیران و سیاحان و حتی عوامل خفیه نویس بیگانه نیز که گاه با عباس میرزا به گفتگو می‌پرداختند، گزارش کرده و بدان اذعان داشتند.^۱ از میان نویسندگان داخلی، عبدالرزاق دنبلی کوشیده است تا در قالب گزارش جنگ‌های مرحلهٔ اول ایران و روسیه، اطلاعاتی کلی دربارهٔ دغدغه‌های عباس میرزا و تمایلات جدی او به ایجاد نظام جدید و چاره‌جویی برای نجات کشور از انحطاط، ارائه دهد و به شرح اقدامات او برای نوسازی و ترقی کشور خویش، مبادرت کند.

۱- به عنوان نمونه: جیمز موریر، منشی سرهافرورد جونز و سرگور اوزلی و سفیر بعدی انگلیس در ایران که سخت نسبت به ایران و ایرانی، نگاهی مآلامل از کینه داشت، در بارهٔ عباس میرزا نوشته است که عباس میرزا علاقهٔ بسیاری به خواندن کتاب‌های تاریخی داشت؛ و با اینکه انگلیسی نمی‌دانست تعداد زیادی از کتاب‌های انگلیسی را فراهم آورده و غالباً به توزیع آنها می‌پرداخت. موریر نوشته است که اگر عباس میرزا، پرورش شایسته‌ای پیدا می‌کرد و سرمشق‌ها و الگوهای شرف و پرهیزکاری در پیش روی خویش داشت، نه تنها زبور کشور خویش می‌گردید، بلکه مقامی بالا در میان بهترین مردمان جهان و بهترین شاهزادگان عالم می‌یافت. (Morier, 2/216)

قشون و اقتدار نظامی، اساس ترقی؛

به گزارش دنبلی، نظریه ترقی در پرتو اقتدار نظامی، اندیشه محوری عباس میرزا و پاسخ اصلی او را در ایجاد دگرگونی سیاسی و اجتماعی و طریق نجات ملک و ملت از عقب ماندگی تشکیل می داد. جز ملاحظات و مطالعات او در باره اقتدار و تفوق حکومت روسیه و تاریخ و شکوفایی این کشور (نک: دنبلی، ۹۸) و بنیاد جسارت روس ها برای یورش به خاک ایران و عثمانی، طبعاً آگاهی های او درباره پیروزی های ناپلئون بناپارت و اوضاع پیشرفته اروپا که از راه های گوناگون، از جمله نامه های ناپلئون به فتحعلی شاه، گفتگو با رومیو، ژوبر و دیگر اعضای هیأت ژنرال گاردان حاصل می شد

۱- طبعاً مضامین زیر که قسمتی از یک نامه امپراطور فرانسه به فتحعلی شاه است، در سرف دادن اندیشه عباس میرزا به سری ایجاد ایرانی مفنذر، نقشی جدی داشت. «... روس ها از کویرهای خود کسل شده اند و نسبت به زیباترین قسمت های مملکت عثمانی تجاوز می کنند. انگلیسی ها که به جزیره ای تبعید شده اند که ارزش کوچکترین ابالت دیار تو را هم ندارد. ولع نسبت به ثروت، ایشان را برانگیخت و در هند، قدرتی فراهم کردند که هر روز، وحشت انگیزتر می شود. این دو دولت را باید مراقب بود و باید از ایشان ترسید، نه از آن حیث که مقتدرند، بلکه از آن جهت که حاجت دارند و شهرت دارند که مقتدر گردند. یکی از خدمتگزاران من می بایست علام دوستی مرا به تو رسانده باشد؛ جودان جنرال رومیو که امروز نزد تو می فرستم، مخصوصاً، مأمور است از آنچه مربوط به مفاخر تو و قدرت تو و حوایج و منافع و مخاطرات توست تحقیق کند؛ مردی است که جرأت و فرزانی دارد؛ خواهد دید که رعایای تو چه کم دارند تا آنکه دلاوری طبیعی ایشان را به وسیله این صنایعی که چندان در مشرق زمین، معروف نیست یاری کند؛ زیرا که تجاوزات دول شمالی و غربی، معرفت آن را برای تمام ملل عالم، واجب کرده اند. من از اخلاق ایرانیان آگاهم و می دانم که با شادی و به سهولت، آنچه را که لازم است برای افتخار و امنیت خود فراگیرند، می آموزند امروز ممکن است سپاهی مرکب از بیست و پنج هزار بیگانه، ایران را قتل و غارت کند و شاید آن را به خود متفاد سازد، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه را بدانند و سربازان تو تربیت شوند که به مجموع حرکات سریع و منظم جمع شوند و متفرق گردند؛ وقتی که بتوانند از آتش توپخانه متحرکی در جنگ استفاده کنند و بالاخره وقتی که سرحدات تو به وسیله قلاع عظیمه مأموران، امن باشد و بحر خزر در امواج خود بیرق های بحرینه ایران را ببیند، تو مملکتی خواهی داشت که کسی حمله به آن نتواند و رعایایی خواهد داشت که کسی ایشان را مغلوب نکند...» (امینی، ۹۸:۱۰۰ و نیز

و بخشی از آن در سخنان و درد دل‌های نایب السلطنه با ژوربر، تبلور دارد، نقشی اساسی را در سمت دادن اندیشه عباس میرزا به سوی این نظریه ایفا می‌کرد. ناپلئون، افزون بر آنکه در قالب تعدادی از نامه‌های خویش برای فتح‌علی شاه، وی را به سوی اندیشه تجدید اقتدار نظامی ایران و تأسی به سلاطین قدرتمند سلف خویش، فرا می‌خواند و تأکید می‌کرد که رشد و شکوفایی کشور و تجدید حیات ایران، تنها، در پرتو ایجاد قشون تعلیم یافته، میسر است، (بینا، ۱/ ۹۸۱۰۰ و نیز محمود، ۱/ ۶۳-۶۵ و نیز عباس میرزا اعتضاد الدوله، ۱۰۱ و نیز امینی، ۹۱-۹۲) پس از بازگشت ژوربر از ایران، نامه‌ای به شرح زیر برای عباس میرزا نوشت:

«من نامه‌ای را که تو در آن کامیابی‌های خود را در برابر دشمنان امپراطوری ایران اعلام کرده‌ای، دریافت داشتم؛ تهنیت‌های مرا بپذیر. دلاوری‌های محمد خان، او را بر تخت سلطنت استوار کرد. پدر عظیم الشان تو میراث پر افتخار اوست. تو خود نشان داده‌ای که فرزند خلف آن دوهستی. در غرب به تو لقب «شمشیر و سپر ایران» داده‌اند و کوشش‌های نازه‌ای را از جانب تو توقع دارند و آوازه‌ای را که به دلاوری کسب کرده‌ای از دست مده. بخت، همواره نصیب شجاعان است. پرخوریداری از الطاف آسمانی، کامیابی مستدام و فرجامی سعید، برایت آرزو می‌کنم.» (امینی، ۱۴۷-۱۴۸)

بدیهی است این نامه‌ها و تمایلات عمیق باطنی عباس میرزا به اشتها نام‌کشور و بلند آوازه شدن و ثبت نام و نشان در ردیف بزرگان تاریخ، عوامل دیگری بودند برای سمت‌گیری ذهنی نایب السلطنه به سوی نظریه ترقی در پرتو اقتدار نظامی.

توجه داریم که قرن نوزدهم میلادی در تاریخ جهان، دوره رقابت‌های گسترده نظامی و عصر جنگ‌های عدیده برای بسط قلمرو نفوذ سیاسی و تجاری بود. عباس میرزا نیز افزون بر نامه‌های ناپلئون، به طرق مختلف، از اخبار نبرد قدرت‌های بزرگ و کوچک مطلع بود و طبعاً در آن فضای نظامی بیش از پیش، تحت تأثیر اندیشه ترقی در پرتو

اقتدار نظامی قرار می‌گرفت و به شدت بر آن بود تا از طریق آفریدن سپاهی قدرتمند و نوین، هم مانع حصول روس‌ها به مطامع ارضی در ایران گردد و هم با اتکا به قدرت، دیگر سیاست‌های نوسازی کشورش را تحقق بخشد.

اگر در باب آگاهی‌های عباس میرزا در باره جنگ‌های هفت ساله، رقابت‌های مستعمراتی در قاره آمریکا و نبردهای حوزه مدیترانه و آفریقا، میان فرانسه و انگلستان تردید کنیم، به دشواری می‌توان گفت که نایب السلطنه از موفقیت‌های نظامی و تجاری انگلستان در هندوستان و جنوب ایران، همچنین از اخبار پیروزی‌های پیاپی ناپلئون در اروپا و یا مقاومت روسیه و انگلستان در برابر قوای فرانسوی بی اطلاع بوده است. طبعاً، تمام این آگاهی‌ها، نظریه عباس میرزا در وابستگی ترقی به اقتدار نظامی را که در آغاز از تعلیل و تبیین موفقیت‌های نظامی روسیه نشأت گرفته بود، تعمیق می‌بخشید.

نایب السلطنه چون پس از گذشت سال‌های اولیه نبردهای ایران و روسیه و ملاحظه نظم و ترتیب قوای روسیه و کسب اطلاعات دقیق‌تری از پیشرفت‌های نظامی ممالک اروپایی، هر چه بیشتر به صحت استنتاج و درستی پاسخ خویش به پرسش از موجبات ترقی ممالک اروپایی پی برد و به خطا به این نتیجه رسید که گویا عامل نفوق دولت‌های غربی، همان قشون جدید است و یگانه راه نجات ملک و ملت در ایران نیز همان بنای نظام جدید با اولویت دادن به تأسیس قشون نوین است، پس، بی درنگ، تمام همت خویش را صرف نوسازی قشون و تدارک ارتش قدرتمند کرد.

پیش از عباس میرزا و مشاوران او در دارالسلطنه تبریز، مقاماتی در باب عالمی نیز همانند بخشی از عناصر دردمند ایرانی به این نتیجه رسیده بودند که گویا ریشه انحطاط امپراطوری عثمانی نیز عقب ماندگی قشون این کشور از تعالیم و دانش‌های

نوین است. به همین دلیل نیز بی درنگ، اقداماتی را برای تغییر ساخت و سازمان نظامی کشور به کار گرفتند. عباس میرزا و وزیر ترقی خواه او، میرزا بزرگ، به خوبی واقف بودند که چگونه سیاست نوسازی قشون در عثمانی با واکنش‌های چری‌ها و حمایت شیخ الاسلام‌های عثمانی، عقیم ماند و حتی منجر به عزل سلطان سلیم از

قدرت گردید.

درست است که به خلاف عثمانی، در ایران، قشون دایمی و یکپارچه‌ای چون ینی چری‌ها وجود نداشت تا با نگرانی و هراس از تهدید موفعیت و اعتبار خویش، نسبت به نوسازی قشون و بنای نظام جدید، واکنش نشان دهد، اما طبعاً این نگرانی در ایران نیز منتفی نبود که اذهان عوام الناس و برخی از اهل شریعت، بنای نظام جدید را مغایر با مصالح دیانت تشخیص داده^۱ و به مقاومت و مقابله آن مبادرت کنند. پس به همین دلیل بود که کوشش‌هایی سنجدیده آغاز شد تا زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی واکنش‌های شبیه عثمانی در ایران از میان رفته و یا تعدیل گردد. قسمتی از طلیعه سخن عبدالرزاق دنبلی، انعکاسی است از این تلاش؛ آنچه دنبلی نوشته است، در سال‌ها و دهه‌های بعد نیز همواره بنیاد تفسیر اصلاح طلبان ایران برای توجیه سیاست‌های ترقی خواهی و نوسازی قرار گرفت و تا عصر مشروطه و برای بیان ریشه‌های مشروعبت مشروطیت نیز تکرار شد. دنبلی می‌نویسد:

«اگر چه پیاده و سوار از لشکر جزار خسرو جهاندار، هر ساله از عراق و فارس و کرمان و مازندران و خراسان به حراست این سامان، تعیین می‌شد و لازمه جنگ و جدال، تقدیم می‌رفت و خزاین پادشاهی، تباهی می‌گرفت، لیکن چون در جنگ و جهاد، آیین پیشین اسلامیان، مرعی و معمول نبود، کار جنگ بر وجه دلخواه، ساخته نمی‌شد و نواب نایب السلطنه، به نظر دقت، ملاحظه فرمودند که جنگ فرنگ، همان نظام است که خداوند مجید در قرآن حمید، اشاره به آن فرموده و سپاه ایران، نظام قدیم را از دست

۱- گزارش شده است که محمد علی میرزا برادر ناتنی نایب السلطنه که به شدت با او دشمنی داشت، کوشش ناموفقی را برای تحریک عوام انجام داد و مدعی شد که نظام جدید با اسلام مابینت دارد. کورتزبوته که خود شاهد برخی از مسایل ایران در آن زمان بوده، درباره محمد علی میرزا می‌نویسد: «این شاهزاده سالوس، هم، وقت را غنیمت شمرده، تحریم می‌کرد که روابط صمیمانه برادرش با اروپائیان، بر یا زود عقاید عقاید مردم را تغییر داده، حتی لباس و مذهب آنان را عوض خواهد کرد...» (نک: کورتزبوته، ۱۷۱)

دادند و همان قاعده را مخالفان به دست گرفتند.

بنای نظام جدید: و کیفیت این مقدمه چنان است که چون ماه بطحا، از مکه مکرمه، هجرت کرد و ساحت مدینه منوره را از انوار رخسار خود، آسمانی دیگر ساخت، علم پیغمبری و رأیت دین پروری در جهان افراخت. از کیای صحابه، واحداً بعد واحد، به خدمتش می پیوستند و کمر اجتهاد در کار غزا، جهاد می بستند. نظام جنگ اسلام که کریمه: «الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً کأنهم بُنیاناً مَرصوصاً»، منصوص اوست، به روشی نهاده شده بود که دامن غیرت به یکدیگر می دوختند و با شعله شمشیر، خرمن عدو می سوختند.

وصف جدال را به آیین و طراز صف نماز می ساختند؛ از ثبات و درنگ ایشان در میدان جنگ، کوه خارا سنگ حسرت بر دل می نهاد و از نظام و دوام ایشان، اتحاد دو پیکر و نظم پرویز از نظر بینندگان می افتاد. به رعایت این نظام، در اندک مدتی لشکر اسلام، پادشاهان اطراف را منکوب و ممالک ایشان را به صدمات جهان آشوب، لگدکوب کرده، زلال سنن دین از چشمه سار حق و یقین، روان گردید و پرتو نور مسلمانی در دل های دور و نزدیک، ترک و تاجیک، لمعان یافت. چون آفتاب رسل و هادی سبل، سر در حجاب مغرب کشید، مدتی نیز این شیوه، مضبوط بود و صحابه لشکرها می فرستادند و قلاع و دیار می گشادند. از آن پس، به این نظام، سستی و فتور راه یافته، نظام به عدم اهتمام، این قاعده از دست ایرانیان رفت و در میان اروپا معمول گشت و در میان اهل فرنگ، دایر شد و این قاعده را پیشینیان نیز در بعضی ادوار، مهتد داشته و در تصنیفات خود نگاشته اند و ضوابط آنها به قاعده قدیم، شاهدی عدل است. باز، قاعده کار از دست رفت، تا زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملاحسین کاشفی واعظ، طرح تفنگ را که در فرال فرنگ دایر برد، به ایران، نمونه آورده به تدریج می ساختند و در آن اوقات، نظر به تعیش و راحت طلبی سلطان مزبور، فتور در قواعد جنگ به هم رسید. (مآثر سلطانیه، ۱۳۲-۱۳۱)

پس از تثبیت نظریه ترقی در پرتو اقتدار نظامی، در اندیشه عباسی میرزا و بستر سازی

ذهنی برای اقبال اجتماعی نسبت به آن و یا حداقل، تمهید مقدماتی جهت ممانعت از واکنش در مقابل آن، عباس میرزا، شاه را نیز با اندیشه خود همراه کرد و به دنبال آن، فتحعلی شاه «احکام رفعیه به حکام ولایات آذربایجان و پس از چندی به سایر ممالک محروسه در اجرای نظام جدید» صادر کرد.

فرمان شاه، پیگیری عباس میرزا و اقبال عاطفی و هیجانی دسته‌هایی از مردم آذربایجان و ساکنان سایر مناطق و نیازهای مالی عوام الناس به کاستن از مشکلات مالی، سبب شد که عمده‌ترین اندیشه نایب السلطنه در نوسازی قشون و شالوده بنای نظام جدید، یعنی سازماندهی و تعلیم سپاهیان ایران که تا آن زمان با فراخوانی در مواقع نیاز، فراهم می‌شدند، با سرعت شگفت‌انگیزی به اجرا در آید. مورخان قاجاری نوشته‌اند: «پیشکاران آن جناب، بیست هزار نظام از اهالی آذربایجان تربیت یافتند و هر فوجی به امیری سپرده آمد و شانزده هزار کس از طبرستان و مازندران و دامغان، مقرر آمده، آنان را سرباز نام نهادند و چهارده هزار عراقی، سوای ده هزار بختیاری، از عراق، ساخته شدند و سپهداری این گروه عراقی به یوسف خان گرجی مفوض شد...» (هدایت، ۱۳۸/۹)

دنبلی، ضمن اشاره به اینکه آموزش‌های نوین و نوسازی قشون ایران، در مدت دو سال و تحت تعلیم معلمان قاعده دان فرانسوی و انگلیسی حاصل شد، از چابکی و قابلیت‌های سربازان ایرانی سخن می‌گوید و تأکید دارد که سربازان تعلیم یافته به حدی رشد یافتند که:

«به علاوه چابکی و تیراندازی و نشانه‌زنی و قاعده خصم افکنی و سربازی که بی در پی فتنگ را بر کرده، خالی می‌کردند و دود را از هم نمی‌گسستند، در پیادگی، مشق را به جایی رسانیدند که اگر به سمتی مأمور می‌شدند، اتفاق می‌افتاد که دوازده فرسخ منزل طی می‌کردند و اتفاقاً در آنجا اگر به خصم مصادف می‌شدند، بی بهانه خستگی به دشمن می‌آوریدند و ظفری می‌یافتند.» (مآثر سلطانیه، ص ۱۳۲)

علی رغم اعتقاد راسخ عباس میرزا به دگرگون کردن سازمان قشون سنتی ایران و پدید آوردن ارتش نیرومندی از ایشان، تلاش او گرچه در آغاز با هیجان تمام، جلوه

مطلوبی یافت، اما هیچگاه به ثمر نرسید. عمده‌ترین دلیل عقیم ماندن نوسازی قشون به عنوان سنگ بنای نظام جدید، یک اَتکاء سیاست نوسازی به بیگانه بود و مهمتر از آن، پیچیدگی بافت سیاسی و اجتماعی ایران که همین پیچیدگی و دخالت عناصر گوناگون در تفسیر آن، تحقق ترقی در پرتو اقتدار را (به فرض در سنتی آن به عنوان دواي دردهای ایران) از همان بادی امر، ناکارآمد و بی‌ثمر می‌ساخت.

نوسازی قشون در ممالک اروپایی، به خلاف آنچه که عبّاس میرزا در اندیشه داشت و به عکس شیوه «اعمال از بالا»، نه علّت دگرگونی و نوسازی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ممالک اروپایی بود و نه زائیده اراده و اقدام ناگهانی و دفعی دولتمردان آن سامان. به رغم تصوّر نادرستی که همان زمان در میان ایرانیان رواج یافت، اصلاحات پطرکبیر در روسیه نیز حاصل اراده فردی او نبود، چرا که پتر و رویکردهای اصلاح طلبانه او نیز همانند سایر ممالک پیشرفته، بر بنیاد و «مقدّمه واجبی» صورت پذیرفت که عبارت بود از فراهم شدن شرایط عینی به عنوان آفریننده رهیافت‌های ذهنی پایدار و بادوام؛ به عبارت دیگر، نوسازی در کشورهای اروپایی، حاصل دگرگونی‌های عمیق و وسیعی بود که از مدتها پیش در اندیشه اجتماعی و بستر ذهنی جوامع آن سامان پدید آمده بود و همان دگرگونی‌ها سبب می‌شد که هم، مردانی چون پطرکبیر و ناپلئون پدید آیند و هم، زمامداران آن کشورها برای اجرای سیاست‌های نوسازی، تحت فشار شدید قرار گیرند. مهمتر از همه، آن تحوّل و فراهم بودن ملزومات ذهنی و عینی در یافت تفکر و تمایلات مردمی، به عنوان نیروی پشتیبان، جهت تداوم روند اصلاحات و ترقی خواهی و قدرت محارست کننده، مانع از آن می‌شد تا در صورت کند شدن آهنگ اصلاحات به دلیل مقاومت و مقابله عناصر کهنه پرست، آن مقاومت‌ها پایدار مانده و بر روند عزیمت اجتماعی به سوی دگرگونی و نوسازی، اثر قطعی گذاشته و آن را مقهور اراده خود کند. به خلاف ممالک اروپایی که در آنها، دولت یا حاصل وفاق ملی بود و یا به شکلی محسوس در جهت تأمین منافع ملی عمل می‌کرد و یا حداقل با فرهنگ سازی آگاهانه، چنین وانمود می‌کرد که قدرتی است محصول هویت ملی ایشان، در روزگاری

که عباس میرزا، سیاست بنای نظام جدید را پایه گذری کرد، نه دولت، محصول و برآیند وفاق ملی و یا حاصل اتحاد طوایف گوناگون و معارض با یکدیگر بود، نه از مدتها پیش با ظهور طبقه اجتماعی پشاهنگ و هدفمند (همانند بورژوازی تجاری اروپا)، اندیشه اجتماعی به سوی همراهی با اصلاحات و دگرگونی یافت سنتی به یافت نوین، سوق یافته بود، نه بستر معنایاب و هدفمند و جهت شناسی تحولات تازه فراهم شده بود و نه لاقفل در میان علاقمندان به نوسازی و دولتمردان و دیوان سالاران موافق با آمال عباس میرزا، جز همراهی ها و پاسخ های هیجانی به اصول ترقی خواهی، رهیافت های خردمندانه ای نسبت به سیاست های نایب السلطنه وجود داشت. در آن روزگار که اندیشه اجتماعی در محاق افتاده بود و جهل و فساد و فرصت طلبی، جامعه متحدالشکلی درباریان تهران بود و مردم نیز عمدتاً در قالب طوایف گوناگون و هر کدام وابسته به خان و حاکمی هویت یافته بودند و کمترین ادراک روشنی از منافع ملی خویش و مصالح دین و دنیای خود نداشتند، چگونه می توانستند با جریان بی ریشه اصلاحات از بالا پیوند خورده و درکی روشن و انگیزه های ملموس و ماندگار از بنای نظام جدید عباس میرزا داشته باشند. در جامعه آن روز ایران، حتی معرفت و خودآگاهی به انحطاط نیز که صرفاً در اندیشه قبلی از رجال قاجاری و در رأس آنان، عباس میرزا پدید آمده بود، در محاق بود تا چه رسد به طلوع و تولد انگیزه های پایدار برای مدافعه از ترقی خواهی و اصلاح طلبی.

گفتنی است که افزون بر موانع بنیادین تداوم سیاست های اصلاح طلبی و ترقی خواهی عباس میرزا، اتکای ذهنی نایب السلطنه در شیوه اعمال سیاست های خویش، به خصوص، نوسازی قشون با تکیه به معلمان فرنگی (که همواره و علی الاصول، تابع نوصیه ها و سیاست های کشور متبوع خویش بودند)، موامل فرعی دیگری بودند که به خودی خود، مانع از آن گردیدند تا سیاست اصلاحات از بالا، در همان حیطه محدود خویش نیز مؤثر واقع شود.

واقفان به تحولات سیاسی آن ایام به خوبی می دانند که کمی پس از آغاز تعلیمات

اعضای هیأت گاردان در میان قشون ایران، آنان به پیروی از صلح تیلسیت و به دستور صریح ناپلئون (نبرد، ۷۴)، برای برقراری صلحی به نفع روس‌ها، دست به تلاش وسیعی زدند، افزون بر این، ژنرال گاردان در لحظات حساسی از جنگ ایران و روسیه نیز با صراحت تمام به مستشاران نظامی حاضر در آذربایجان دستور داد تا از ادامه تعلیمات نظامی به قوای ایران امتناع ورزند. (دوگاردان، ۱۷۷)

پس از خروج فرانسوی‌ها از ایران و ورود انگلیسی‌ها، آنان نیز تنها در دوره کوتاه صلح بی ریشه فرانسه و روسیه، اندک همراهی‌هایی با عباس میرزا انجام دادند و چون دوره نثار مجدد میان ناپلئون و الکساندر اول آغاز شد، معلّمان نظامی انگلیسی هم، راه و روش فرانسوی‌ها را پیش گرفتند و عمدتاً در جهت متوقف کردن آموزش‌های نظامی خود به سربازان و فرماندهان ایرانی، به نفع قوای روس قدم برداشتند. (حسینی شیرازی،

۱۳۱/۱ و نیز گرت واتسون، ۱۶۱ و نیز سهر، ۲۳۹)

چنین بود شالوده ناکامی و ناکارآمدی سیاست‌های عباس میرزا در تأسیس و گسترش کارخانجات و کارگاه‌های توپ ریزی. بن بست در این زمینه که گامی سنجیده بود برای استقلال از سیاست‌های بیگانه، زاینده، دو عامل بود؛ نخست، دسیسه‌های اجنبی؛ دوم، همراهی برخی از رجال داخلی با آن دسیسه‌ها.

عباس میرزا و ملک داری بر بنیاد رضایت رعیت؛

در تاریخ ایران، شمار آثاری که از قواعد ملک، داری و حقوق مردم بر ذمه سلاطین، سخن گفته و برای دلالت فرمانروایان به رعایت جانب مردم، نوشته شده‌اند بسیار است، اما هیچ اثر با سخنی را نمی‌توان یافت که با اذعان و اعتراف به این حقوق از جانب حکمرانان و سلاطین و شاهزادگان، نوشته یا بیان شده باشد. چنانکه پیش از این،

۱- نگاه کنید به دسایس آشکار و پنهان عبدالله خان امین الدوله، حاکم اصفهان و پدرش اصفهانی. علیه

موقفیت‌های کارخانه توپ ریزی به فابریه فرانسوی. در این اثر: (رائین، ۲۰۰).

اشاره شد، در سنت فرمانروایی و در حاق اندیشه تمام سلاطین و حاکمان، این باور، ریشه داشت که افزون بر ملک و سرزمین، رعیت نیز مایملک سلطانند. براساس همین تلقی از جایگاه مردم بود که فرمانروایان، همواره، بخشش‌ها و اغماض‌های اندک و تحقیرآمیز خویش را درباره مردم، «بذل»، «کرامت»، «احسان» و نظایر آن می‌شمردند، نه وظایف حکمرانی و اعطای حقوق مردم به آنان.

در آغاز قرن سیزدهم هجری و به دنبال قرن‌ها تثبیت چنین اندیشه‌هایی در باب جایگاه فرمانروایان و مردم، عباس میرزا نخستین فرد از زمره حاکمان بود که در اندیشه‌اش، شعاعی از پرتو حقوق رعیت و تکالیف حکومت نسبت به مردم درخشید و او را گرچه بسیار محدود و سطحی به سوی این باور کشاند که رسیدگی حاکمان به احوال مردم، تکلیف و وظیفه حکومت است نه احسان و عنایت در حق آنها.

اندیشه تکلیف حکمرانان در اعطای حقوق مردم به ایشان و شناخت حقوق رعایا بر ذمه سلاطین در شرایطی به ذهن نایب السلطنه راه یافت که او میراث قرن‌ها زمامداری یک سویه و آمریت علی‌الاطلاق را در زوایای اعتقادی و پیرامون دستگاه قدرت خویش می‌یافت. پس به همین دلیل نیز بود که او نتوانست در این پهنه از تحول فکری خویش گام‌های بلندی بردارد و به درک حقوق مردم در حاکمیت، نایل شود. بدیهی است که درخشش فروغ کم‌رنگ وظایف حکومت در برابر مردم که در اندیشه عباس میرزا دیده شد، نه چندان پایدار بود و نه توانایی آن را داشت تا باری، آوار رنج‌های مردم را از روی آنان بردارد و نه می‌توانست تغییری ملموس در رفتار حکومت و روش فرمانروایی ایجاد کند. ارزش این گام، صرفاً از آن حیث بود که برای نخستین بار در گستره تاریخ اندیشه زمامداری در ایران، در ارکان اعتقاد به حقوق یک سویه حکومت و سلطنت مطلقه، خللی هر چند کوچک و محدود، اما قابل بسط در سال‌های بعدی، ایجاد می‌کرد و راهی می‌گشود برای رشد و گسترش جوانه نگرش جدید به حکومتی مبتنی بر شناسایی حقوق و جایگاه مردم در زمامداری.

بدیهی است در شرایطی که هنوز بستر اندیشه اجتماعی برای ظهور تفکر حق مردم

در حاکمیت، ناهموار بود و افق نگاه جامعه به آن حق، همچنان تاریک، بروز حداقل خلل در بنیادهای آمریت یکسویه نیز می‌توانست به تغییراتی هر چند ناچیز در روش فرمانروایی منتهی شده و آن تغییرات، بستری گردد برای تولّد و رشد اندیشه حقوق مردم بر ذمه رعایا و سپس گسترش و سمت‌گیری آن باور به تفکر تعلق حاکمیت به مردم گفتیم که رویکرد عبّاس میرزا به شناسایی وظایف حاکم نسبت به حقوق مردم، به مثابه روزنه و گامی کوچک بود که عمدتاً از سلامت نفسانی و روابط نوین و نگرش‌های تازه او به تحولات کشورهای پیشرفته آن روز، ناشی می‌شد، بنابراین نباید انتظار داشت که در این قسمت از بحث با استناداتی صریح و متعدّد رویرو شویم. نشانه‌هایی از تحوّل اندیشه عبّاس میرزا را در این زمینه می‌توان از گزارش‌های پراکنده درباره شخصیت و افکار او، همچنین با تأمل درباره ریشه‌های نظری تغییر سلوک و رفتار وی با مردم آن زمان، دریافت.

صریح‌ترین سخن در این زمینه را از نوشته یکی از سرسخت‌ترین دشمنان عبّاس میرزا و مردم ایران می‌آوریم. جیمز موریر در قسمت دیگری از سفرنامه مشهور خویش، ضمن گزارش گفتگوش با شاهزاده در آق تپه، به شرحی از اقدامات عبّاس میرزا در سیاست حمایت از حقوق مردم و برچیدن رسم فروش ایالات، پرداخته و می‌نویسد که وی در توصیف برخی از اقدامات خود به موریر گفته است:

«... که اولین قدم در راه ایجاد یک حکومت صحیح، آن است که حکمران، رعایای خویش را تحت حمایت خود قرار دهد. پس به همین دلیل نیز بود که من سنت فروش ایالات را قدغن کردم تا هر کس با دادن پولی بیشتر از سایرین نتواند به حکومت برسد. این دستور اکنون در ایران اجرا می‌شود. عبّاس میرزا افزود که من برای اجرای این دستور، متحمل زحمات و مخارج زیادی شدم. از جمله با دادن دوازده هزار تومان مقررّی به حاکم مراغه، مقررّی داشتیم که تمام حقوق دیوانی را که هر رعیتی باید به دولت بپردازد، با جزئیات، روی کاغذ ثبت شود و به حاکم داده شود تا او مطابق همان قاعده از رعایا، مالیات معینی بگیرد. به این ترتیب، میزان مالیاتی که باید از رعایا گرفته شود و

پولی که باید به دولت برسد، معلوم خواهد بود. ضمناً، بر این اساس، قدغن کردم که حاکم، دیگر نباید دیناری جز آنچه معین شده است از رعایا دریافت کند.» (Morier, 2/238)

موریر می‌افزاید که عباس میرزا سپس به نكوهش از تلقی حکمرانان و اهداف حکومت‌ها در ایران پرداخته و متذکر گردید که:

«خصیصه حاکم ایرانی چنان است که بیش از آنکه به اخذ منظم و مرتب مالیات، توجه کند به خود اجازه می‌دهد تا از طریق تحمیل ستم و آزار به رعیت و با هر شیوه ممکن و به هر طریقی که قادر است، حقوق حکومتی را دریافت کند. من تصمیم دارم تا ترتیبی اتخاذ کنم که این امر بدون تنبیه و مجازات، میسر شود. با این همه، کسانی که اطراف حکومت را گرفته‌اند، می‌گویند: این چگونه حکومتی است که شما دارید؟ حکومتی که قادر نیست این رعایای چون حیوانات را تنبیه کند. با چنین حکومتی، هیچ کس به شما اهمیت نمی‌دهد.» (مانجا)

اندیشه‌های کم فروغ عباس میرزا در سرزنش حکومت ظالمانه و برچیدن سیاست فروش ایالات، طبعاً به معنی شناسایی اجزایی از حقوق مردم و طلبه‌ای بود از ظهور تفکری در دستگاه قدرت که خود را در معرض اندیشه‌های نوینی در شناسایی جایگاه مردم در قدرت و اهمیت نقش جامعه در فرمانروایی، قرار می‌داد. علی‌رغم اهمیت نظری پیدایش همین اندازه از رویکرد جدید به حقوق مردم در حکومت، واقعیات تاریخی برآنند که نه جرعه‌های ذهنی عباس میرزا در این زمینه، راه به جایی برد و نه سیاست ممنوعیت فروش ایالات، پس از مرگ نایب السلطنه دوام آورد، با تمام این احوال، حقیقت، آن است که همان اقدامات کم دوام عباس میرزا باعث شد تا در شرایط استمرار سنت‌های گذشته بعد از مرگ او نیز، مشروعیت آن سنت‌ها در اندیشه اجتماعی و حتی اذهان تعدادی از دولتمردان بعدی قاجار، هر چه بیشتر مخدوش گشته و روزنه‌ای بگشاید، هر چند محدود، به سوی تولد تمایلات مردمی به تغییر میراث حکومت یکسویه و ظالمانه.

در طلبه عصر ناصری، میرزا تقی خان امیر کبیر که بی گمان از جویبار کوچک اندیشه‌های عباس میرزا و میرزا بزرگ فراهانی و مکتب نوگرایی تبریز، سیراب شده بود، با الهام از همان اندیشه‌ها و اقدامات عباس میرزا بود که هم عزیمت به سوی پایه‌ریزی حکومتی بر بنیاد اهمیت مردم و تجدید امریت یکسویه و علی‌الاطلاق را در دستور صدارت خود قرار داد و هم به تجدید سیاست ممنوعیت فروش ایالات مبادرت کرد. بدیهی است که آهنگ اصلاحات حکومتی (اصلاحات از بالا) همواره کند و کم دوام و پر تضاری بوده است، اما در جوامعی چون ایران که بستر اندیشه اجتماعی، بسیار ناهموار و انحطاط فکری و اجتماعی در آن، ریشه‌دار است، لاجرم اصلاحات حکومتی، یگان عامل تحرک‌های محدود بوده‌اند و به خودی خود، مفید و مطلوب.

اگر چه در سخنان عباس میرزا اشاره‌ای صریح به شناسایی حقوق مردم وجود ندارد، اما توجه او به سیاست ظالمانه و نکوهش حکام زمانه خویش به علت نادیده انگاشتن حداقل حقوق رعایا طبعاً از نگرش نازه‌وی به رابطه حکومت با مردم و ضرورت جهت‌گیری فرمانروایی به سوی شناسایی حقوق مردم در حاکمیت قدرتی حکایت می‌کند. این تحوّل ذهنی نایب السلطنه، گرچه در آن دوره، راه به جایی نبرد، اما موجب شد تا رجالی متفاوت با رجال سنت گرا در میان همان اعضای دارالخلافه تبریز پدید آیند و در دهه‌های بعد، همین اندیشه‌ها را تجدید کرده و منشأ ظهور دوره صدارت امیر کبیر شوند. اگر توجه کنیم که امیر کبیر نیز تربیت یافته دارالسلطنه تبریز بود، نه پرورده محیط کهنه پرست تهران آن روز، همچنین در صورتی که واقف باشیم که برنامه‌ها و آمال میرزا تقی خان، چه در اصلاح ساخت حکومت و چه در باب وظایف دولت نسبت به رعایا، خصوصاً اقدام وی در ممانعت از فروش ایالات، عیناً، تجدید سیاست عباس میرزا بود، طبعاً اذعان خواهیم کرد که بدون پیش زمینه‌های حکومتی، یعنی همان تفکرات و آرزوهای نایب السلطنه، بعید بود که امیر کبیر بتواند عزیمت به سوی اصلاحات دوره مستعجل میرزا تقی خان را پایه‌ریزی کند.

اصلاحات در عرصه اقتصادی و اجتماعی؛

اهمیت درجه اول نوسازی قشون، موجب غفلت عباس میرزا از عنایت به واقعیات تلخ اقتصادی و اجتماعی در جامعه آن روز ایران، خاصه آذربایجان نشد. از سال ۱۱۳۵ که حکومت صفویان با شورش افاغنه و غارت اصفهان فرو ریخت تا روزگار تأسیس سلسله قاجاریه، اگر چه سلسله‌های افشاری و زندیه، هر کدام چند صباحی به قدرت رسیده بودند، اما چه در عصر نادرشاه و چه در دوره زندیه، هیچگاه آرامش پایداری در کشور پدید نیامده بود. در طول این دوران، یا مردم در آتش نبردهای اجتناب ناپذیر نادرشاهی برای تجدید اقتدار ایران می سوختند یا در رنج و عذاب از رقابت‌های خوانین زندیه، افشاریه و قاجاریه با یکدیگر.

افزون بر نتایج ویرانگر حدود بیست سال جنگ‌های داخلی و خارجی نادرشاه از سال ۱۱۶۱ تا ۱۱۷۲ که عصر کشاکش قدرت، میان کریم خان زند با محمد حسن خان قاجار از یک طرف و آزادخان افغان و علی مراد خان بختیاری و هدایت الله خان گیلانی و حاج خلیل خان جوانشیر و خوانینی چون آنان با یکدیگر بود، همان حداقل شرایط امنیت اقتصادی و اجتماعی در ایران از میان رفته و هیچ قاعده و رسمی، پایدار در عرصه اقتصاد و جامعه، باقی نمانده بود.

عباس میرزا به یاری وزیر و مشاورانش واقف بود که در شرایط استمرار مصائب پیشین سوق یافتن ناخواسته مردم به جنگ با روسیه، طبعاً باید قدم‌هایی برداشته شود، جهت کاستن از آلام دیرینه اقتصادی و اجتماعی و فراهم آوردن شرایط تغییر نگاه مردم نسبت به ماهیت حکومت. درک این موضوع برای نایب السلطنه دشوار نبود که جلب رضایت مردم به منظور همراهی آنان با سیاست بنای نظام جدید، مستلزم اقداماتی ملموس در جهت کاستن از مصائب دیرینه آنان است، پس به همین دلیل بود که عباس میرزا در کنار اختصاص بخش اعظم همت خویش به ممانعت از رسیدن روس‌ها به هدف‌های استراتژیک خود و تلاش برای نوسازی قشون، گام‌های دیگری نیز در جهت نوسازی اقتصادی و اجتماعی برداشت. این گام‌ها گرچه به دلیل تعلق به دوره طفولیت

اندیشه اصلاح طلبی از بالا، جزئی و بازهم ناپایدار بود، اما بی گمان در مطالعه پیشینه اقدامات اصلاح طلبی دولتمردان بعدی، اهمّیت بسزایی دارد. خاصّه اینکه سیاست های اصلاح طلبی عبّاس میرزا در این زمینه ها، باز هم الگویی که اصلاحات عصر امیر کبیر، فرار گرفتند. بنا به گزارش های مورّخان صدر دوره قاجار، مهمّترین اقدامات اصلاح طلبانه عبّاس میرزا در عرصه اقتصادی و اجتماعی، عبارت بودند از: «...»

۱- تفکیک خالصه ها از موقوفات؛

بی ثباتی مالکیت ارضی که از بی ثباتی فرمانروایی در طول تاریخ ایران نشأت می گرفت در فترت صفوی - قاجاری، یعنی دوره هشتاد ساله فروپاشی قدرت متمرکز و بادوام در ایران، نه تنها تشدید شد بلکه با معضل دیگری به نام تداخل مالکیت خالصجات و موقوفات نیز روبرو گردید. ظهور و سقوط قدرت های محلی در آن فترت از یک سو، ابهام های حاصل شده درباره موقوفات افزایش یافته در عصر صفوی و سرانجام سیاست نادر درباره موقوفات از سوی دیگری، باعث شد تا در عصر قاجاری که آرامش و ثباتی نسبی در کشور، تجدید شده بود، معضل تداخل مالکیت خالصجات با زمین های موقوفه، چشم گیرتر شوند.

ادامه تصرّفات حکومتی در امور موقوفات، طبعاً با سیاست عبّاس میرزا برای جلب اذهان تمام مردم در تعارض بود. از سوی دیگر جمعی از خوانین بزرگان محلی، با استفاده از بحران های سیاسی گذشته، به غصب زمین های وقفی پرداخته بودند که طبعاً موجب آزار و اعتراض اندیشه اجتماعی بود. عبّاس میرزا که برای تثبیت مشروعیت قدرت قاجاری به همراهی ذهنی مردم نیاز داشت، بر آن شد تا با تفکیک دقیق املاک خالصه از زمین ها و ثروت های وقفی، هم در جهت رفع آشفتگی های ارضی قدم بردارد و هم موجب جلب اندیشه عامّه متشرّعه به سوی اصلاحات خویش شود. متأسفانه درباره کمیّت و کیفیت اقدامات نایب السلطنه در زمینه حل و فصل معضلات مالکیت خالصجات و موقوفات، جز گزارش عبدالرزاق دنبلی، گزارش مهم دیگری در دست

نداریم، اما وی در همان گزارش که در عین اختصار، گویا نیز هست، می نویسد:

«چون به سبب اختلاف ازمنه و ادوار و تغییر دول و تغلیب متصرفین و عدم اعتنای حکام در تمیز و تشخیص، سررشته املاک خالصات و غیر خالصات از هم گسیخته بود، کاتبان بصیر و محرران دقیق، تعیین رفت که استفساری کافی و استبصاری وافی به کار دارند و وجوه وقف به مصارف موقوف علیهم رسانند. دیگر، حکم رفت که بقاع خیر ارتفاع مملکت آذربایجان که به مرور دهور و وقوع زلزله های عظیم با خاک یکسان شده بود، به تازگی تعمیر نمایند و قنوات منظمه را صاحبان املاک، آباد نموده، آبی به روی کار نیک نامی و خجسته فرجامی آرند. هر که را معونت خرج آن نبود از سرکار شرکت مدار، اعانت رفت و حکم چون آب جاری شد که تا مدتی دیوانیان، مطالبت حقوق املاک جدید التسق را موقوف دارند.» (مآثرسلطانه، ص ۱۳۸)

۲- تعیین روز مظالم

سوق دادن اندیشه مردم به سوی همراهی با اقدامات اصلاح طلبانه و دلگرم ساختن آنان نسبت به فعالیت های نایب السلطنه و تلاش برای کاهش بدبینی ریشه دار آنان نسبت به دستگاه قدرت و مهمتر از همه، جلب همراهی عامه با مسایل مستقیم و غیر مستقیم جنگ با روس ها، نیازمند اقدامی دیگر برای کاستن از ستم هایی بود که عوامل متعدد حکومت، پنهان از چشم عباس میرزا و وزیر او، میرزا بزرگ، علیه آنان روا می داشتند در برخی از برهه های تاریخی، تأسیس دیوان مظالم جهت رسیدگی به تظلمات رعایا توجهی نه چندان جدی و عمیق صورت پذیرفته بود. غالب اندرزنامه نویسان نیز در آثار خویش به محاسن عدالت با مردم و لزوم دفع ستم های گسترده نسبت به آنان توجه داده بودند.

عباس میرزا که از طریق علاقه وافر به مطالعه کتاب های تاریخی طبعاً با این سوابق، آشنایی داشت، بر آن شد تا با تعیین روزی معین به نام «روز مظالم» قسمتی از سیاست خویش در کاهش آلام و رسیدگی به احوال ایشان را به رسیدگی مستقیم به تظلمات

رعایا اختصاص دهد. پیش از این، ملاحظه کردیم که چگونه عباس میرزا از تمایلات بزرگان ایران به سخت‌گیری و ستمگری نسبت به مردم یاد می‌کرد و بعید نیست که همین بی‌اعتمادی باعث شده بود تا وی به جای آنکه همانند سلاطین متقدم به تأسیس دیوان مظالم، فرمان دهد و گامی صوری به نفع عامه بردارد، خود در روزی خاص به ملاقات مستقیم با متظلمان روی آورد و به رفع مشکلات ایشان بپردازد؛ دنبلی می‌نویسد:

«دیگر آنکه وضع روز مظالم فرمودند که مامی یک روز هر که را از قوی و ضعیف، عرضی باشد در پیشگاه ایوان عرضه دارد، از برای دادخواهان و حاجت‌مندان، حاجبی و دربانی ضرور و درکار نیست و امنای شرع، در هر بلد تعیین فرمودند که حافظ حدود شرع باشند و نگذارند که کسی پای از جاده شرع نبوی، بیرون گذارد.» (مآثر سلطانی، ص ۱۳۹)

گزارش بعدی دنبلی حکایت از آن دارد که رسیدگی عباس میرزا به تظلمات مردم، صرفاً محدود به امور عرفی بود. به دستور او هر شب پنجشنبه و جمعه، میرزا عیسی قائم مقام، فقها و ارباب عمایم را فراهم می‌آورد تا «اگر دعوایی که در خارج حاجت پیدا کرده تا باشد و به انجام نرسیده، در شب اجلاس با علما طی شود.» (همان، ۱۴۰)

اطلاعات عباس میرزا از نقض حدود شرعی در برخی از شهرها و ضروت جلب منشرعین و علمای دین، باعث شد تا نایب السلطنه به اندیشه ممانعت از شکستن حدود شرعی در شهرها شود. ظن قوی آن است که اقدام عباس میرزا در این زمینه، ناظر به نقض منهیات شرعی در انظار عمومی؛ نظیر شرب خمر، قمار و امثال آن بود که به ناآرامی اجتماعی و آزار مردم، منتهی می‌شد، وگرنه نقض احکام مربوط به قلمرو شخصی و عبادات، نه قابل واریسی و نظارت بود و نه در حیطه علایق حکومتی قرار داشت. دنبلی درباره این اقدام نایب السلطنه می‌نویسد:

«امنای شرع، در هر بلد، تعیین فرمودند که حافظ حدود شرع باشند و نگذارند که کسی پای از جاده شرع نبوی بیرون گذارد.» (همان، ۱۳۹)

سیاست عباس میرزا در توسل به امنای شرع برای ممانعت از نقض حدود شرعی در

شهرها، اولاً: از علایق و پیوندهای اعتقادی علما و میرزا بزرگ فراهانی نشأت می‌گرفت، ثانیاً: زائیده سیاست مذهبی او در جلب حمایت علمای شرع به سوی اقدامات خویش، خاصه طرفداری از ولیعهدی خویش در برابر دشمنی‌های آشکار و پنهان برادرانش بود و ثالثاً: از بی‌اعتمادی او به عوامل حکومتی در شهرها ناشی می‌شد.

اگر چه دنبلی، تحدیدی در قلمرو این اقدام عباس میرزا انجام نداده است، اما با عنایت به محدودیت دایره سلطه عباس میرزا بر آذربایجان و اختصاص حکومت دیگر نقاط به برادران دیگر او، شکی نباید داشت که قلمرو این بخش از اقدامات نایب السلطنه نیز همانند سایر اقدامات و اصلاحات او به آذربایجان محدود می‌شد، نه سراسر کشور.

۳- تأسیس چاپارخانه برای دفع اجحاف به رعایا؛

تأسیس چاپارخانه به عنوان گامی دیگر برای نوسازی دستگاه قدرت، جز هدف‌های دیوانی، با اندیشه‌ای در جهت کاستن از مصائبی که از طریق عمال حکومت به مردم می‌رسید، انجام شد. ورود چاپارهای حکومتی به منازل مختلف، بلایی دایمی بود که به ساکنان آن منازل، نازل می‌شد؛ مردم جز تأمین علوفه و سیورسات مأموران و چاپارها، غالباً هدف اخاذی‌های عدیده نیز قرار می‌گرفتند. عباس میرزا برای شتاب دادن به اطلاعاتی که میان دارالسلطنه تبریز و دارالخلافه تهران، رد و بدل می‌شد، ضمن تأسیس چاپارخانه، مقرر داشت که:

«هر کس از مترددین از دربار سلطانی و سایر دول که از ولایت عبور می‌نمایند، خرجی و تحمیلی جداگانه برای عجزه و رعایای ولایت نیست. دواب و اسب چاپاری و اخراجات عرض راه و مصارف از آحاد مترددین تا به معارف، از عابرین و قاصدین، از ایلچیان روم و فرنگ که هر روز، یکی می‌آید و یکی می‌رود و هرگز راه از مردم آگاه، خالی نیست؛ تمامی اخراجات و مصارف عرض راه از سرکار شوکت مدار است و کسی را جرأت آن نیست که توبره کاهی در راهی از رعیتی خواهد یا به شتاق منکر، جان

ضعیفی را در شکنجهٔ ظلم و تعدّی کاهد.» (مانجا)

۴- اعزام محضّل به فرنگ:

کوشش در راه نوسازی قشون و جایگاه اساسی افتداری نظامی و قدرت جنگی در سیاست نوسازی عبّاس میرزا، مانع از آن نگشت که وی در همان زمان در اندیشهٔ انتقال دانش‌های فرنگی به ایران نیفتد. در سال ۱۲۲۶ ه.ق. با پیشنهاد نایب السلطنه و موافقت سر هافورد جونز، وزیر مختار انگلیس در ایران، نخستین ایرانیان اعزامی به فرنگ، مرکّب از دو نفر به نام‌های محمد کاظم پسر میرزا عباس، نقاشی باشی عبّاس میرزا و حاجی بابا افشار، روانهٔ انگلستان شدند. مقرر شده بود که آنان در رشته‌های نقاشی و نقشه‌کشی تحصیل کنند. علی‌رغم رسیدن خبر درگذشت محمد کاظم و بروز مشکلاتی در تحصیل طبّ حاجی بابا، در سال ۱۲۳۰ ه.ق. عباس میرزا که همچنان در اندیشهٔ انتقال علوم فرنگی به ایران بود، گروه دوم از محضّلین اعزامی به انگلستان را روانهٔ آن دبار کرد. نام و نشان و مأموریت تحصیل آنان عبارت بودند از:

- ۱- میرزا رضا؛ برای تحصیل نظامی؛ ۲- میرزا جعفر حسینی؛ برای تحصیل نظامی؛
- ۳- میرزا جعفر طبیب؛ برای تحصیل پزشکی و شیمی؛ ۴- میرزا صالح شیرازی؛ برای آموختن زبان‌های اروپایی و فنون چاپ؛ ۵- محمد علی چخماق ساز؛ برای فراگیری فنون ساخت اسلحه؛ (وایت، ۱۴۱ و ۱۵۰).

طبعاً جای شرح رنج‌های این جوانان و مصائبی که آنان به دلیل تفسیر سیاست انگلستان در ایران متحمل شدند، اینجا نیست. متأسفانه از افکار و اندیشه‌ها و دغدغه‌های تمامی آنان و آرزوها و دستاوردهای ایشان برای مردم کشور خویش، اطلاعاتی شایسته در دست نداریم. اما بی‌گمان، آنان نخستین ایرانیانی بودند که پس از بازگشت به افکار و آرزوهای نوسازی عبّاس میرزا دامن زدند و به گسترش آنها پرداختند. در صورتی که نتوانیم آمالی را که میرزا جعفر حسینی در نامهٔ خویش، خطاب به یک بانوی انگلیسی که با او مکاتبه داشت، آمال تمام محضّلین ایرانی بدانیم، اما چه بسا

بتوان گفت که قسمت هایی از آن نامه، هم آرزوها و عزم وطن دوستان آن زمان را به نوسازی کشور خویش، منعکس می کند و هم نشانه ارادت و اعتقادی است که میرزا جعفر و امثال او به اهداف اصلاح طلبی عباس میرزا داشتند. میرزا جعفر در قسمتی از نامه خویش، نوشته است:

«... از خواندن دعای خیر شما برای وطنم و آرزومندی شما برای بازگشت اعتبار و حیثیت پیشین آن، دیدگان من پر از اشک شد. در حقیقت چه تغییرات شگرفی که در مدتی کوتاه می نوانند پدید آیند! ایران که روزی، بزرگترین کشور ریح مسکون بود، ایران سرچشمه هنر و علم؛ جایی که خورشید عالم افروز، ازل، طلوع می کرد و با شعاع های ملایمش، مردمانی هوشمند و بزرگوار را نوازش می نمود، مردمانی که مغرورترین امپراطوران رومی از ظهور آنها به خود می لرزیدند و پادشاهانش خراج و مراتب عبودیت تمام ملل همسایه را می پذیرفتند و مرزهای آن از یک سو به رود سند و از سوی دیگر به دریای محیط می رسید؛ آن ایران، اینک، ورد تهدید و هجوم وحشی ترین و کودن ترین اقوام شمال قرار گرفته است، اقوامی که به اندازه ی مورد تحقیر پیشینیان ما فرار داشتند که از بردن نام آنها در صفحات تاریخ خودداری می کردند، ولی اکنون این امید بزرگ وجود دارد که روزی که شاهزاده محبوب ما، عباس میرزا، بر تخت پادشاهی تکیه زند، خورشید اقبال ایران، بار دیگر تابناک تر از پیش طلوع کند. در ایام سلطنت پر فروغش صلح و علم و سعادت و امنیت، بار دیگر بر وطن عزیز من حکمفرما خواهد شد. ما بار دیگر شاهد بازگشت آن روزهای پر سعادت می خواهیم بود که گرگ گرسنه، درنده خوبی خود را فراموش کند و با بزّه معصوم، همبازی شود. آری، گرگ به جای چوپان، گله را به سوی چراگاه های پوشیده از گل نفلین، هدایت خواهد کرد و آهوی ریمیده عراق با اعتماد و اطمینان، شیر سهمگین عربستان را به سوی کرانه های فرات، همراهی خواهد کرد تا هر دو در آب های زلال آن رود، عطش خود را فرو نشانند. سرباز که تهوری حیرت انگیز، سراسر وجودش را فرا گرفته است با بی باکی هر چه تمامتر، قدم پیش خواهد نهاد تا یا پیروز شود و یا جان خود را در راه کسب افتخار برای پادشاه

ارجمند خود فدا کند. در این زمان، ایران با روحیه‌ای دو چندان از خواب قرون و اعصار، بیدار خواهد شد و پرچم حمایت خود را بر خواهد افراشت، آنسان که خستگان و از پادرافتادگان دورترین نواحی، خواهند توانست زیر سایه با شکوه آن بیاسایند...» (رایت، ۱۵۷/۱)

تشویق صنایع و تلاش برای استقلال اقتصادی؛

افزایش آگاهی‌های عباس میرزا از رشد صنعتی کشورهای اروپایی، پس از مراجعت دومین دسته از محصلین اعزامی به فرنگ، افزایش بیشتری یافت. در همین زمان، تلاش بازرگانان روسی و انگلیسی نیز برای فروش کالاهای خویش، خاصه پارچه و پوشاک، افزونتر شده بود. روشن بینی عباس میرزا و میرزا بزرگ، نسبت به عواقب ناشی از انحطاط اقتصادی کشور، اندیشه برنامه‌ریزی برای تولیدات صنعتی و تأسیس و گسترش کارخانجات را پدید آورد. برای تحقیق این برنامه‌های نیز زمینه ذهنی و پیگیری‌های حکومتی لازم بود. به همین جهت نیز علی‌رغم شور و شوق اولیه، در نهایت در عنایت تحولی چشمگیر و ماندگار ایجاد نشد. ارزش این رویکرد، تنها از دو جهت است؛ نخست، عنایت به مبدأ اقدامات ترقی خواهانه ادواری بعدی و سابقه‌علاق کنونی؛ دوم، شناسایی خیالات عباس میرزا و آمال او.

گمان عباس میرزا آن بود که محصلین اعزازی به فرنگ، معلمان شایسته‌ای برای بسط خیالات او در زمینه دانش‌ها و صنایع اروپایی در ایرانند. پس به همین منظور نیز «والاحضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان به این حدود، مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان درگاه به طریق تعلیم و شاگردی و تلمذ نزد ایشان شتابند و به آموختن لغات و کسب صناعات پردازند.» (مآثر سلطانیه، ص ۱۴۲)

به درستی نمی‌دانیم که این اندیشه چگونه اجرا شد و چرا عقیم ماند؟ بی‌گمان، نایب السلطنه و میرزا بزرگ، مردانی بودند صمیمی و معتقد به آمال خویش. بعید است که نخستین محصلین اعزامی به فرنگ که اینک مقام معلم و استاد را داشتند، از تمکین به

فرمان عباس میرزا سرباز زده باشند. پس به دلیل آنکه آن اندیشه از زایش، باز ماند، کمی بعد، معلمان دانش‌های نوین در غیر آنچه آموخته بودند، به کار گرفته شده و سرانجام سرخورده شدند؛ آن نبود که عباس میرزا علایق خویش، عدول کرد، بلکه احتمالاً عوامل اصلی عقیم ماندن آن آمال نیز عبارت بودند از:

۱- فقدان محرک‌های اجتماعی برای نداوم اصلاحات از بالا؛

۲- ناپایداری شرایط سیاسی در کشور و نوسان اولویت‌های در اندیشه عباس میرزا به دلیل تحولات مربوط به هجوم روس‌ها به ایران؛

۳- محدودیت رویکردهای اصلاح‌طلبی به حوزه آذربایجان و قلمرو حکومت نایب السلطنه؛

۴- بی‌اعتنایی دستگاه قدرت در تهران به نوسازی و حتی مقاومت و مخالفت غالب رجال دارالخلافه با آن اقدامات؛

۵- درگذشت عباس میرزا و قطع حداقل حمایت عملی وی از تغییرات و اقدامات انجام شده.

نمونه‌ای از تلاش‌های صنعتی عباس میرزا که با شتاب تمام به بن بست رسید، کارخانه ماهوت سازی خوی بود. پس از تأسیس آن کارخانه، صنعتگران آنجا تلاش وافری داشتند برای تولیداتی مشابه نمونه‌های اروپایی. چون در آغاز، این کوشش به ثمر نرسید، ابزارهای پیشرفته‌تری از روسیه وارد کردند تا سرانجام، شاهد مقصود به دام افتاد، اما صید، گریز یا بود و صیادان، بدون حمایت جامعه.

اندیشه عباس میرزا آن بود که با ایجاد چنین کارخانه‌هایی «در هیچ کار و هیچ صنعت، اهالی ایران را احتیاج به اقلیم دیگر نباشد و هر چه اهل ایران را ضرور است و این دیار به عمل آورند و به متاع دیگر، ضرورت نیفتد و ارباب سلیقه ایران و استادان صاحب ذهن از حدت ذکاء به کار اقلیم دیگر ننگرند.» (مآثر السلطنیه، ص ۱۴۳)

اندیشه عباس میرزا ستودنی بود و استعداد ایرانیان، حتی در آن شرایط انحطاط، غیر قابل انکار، اما برای تبدیل آمال به واقعیت، درک روشن دستگاه قدرت از ماهیت

بازدارنده خود نسبت به هرگونه ترقّی پایدار، لازم بود و عزیمت اجتماعی برای واداشتن همه اجزاء حاکمیت به تحرّک. آن دستگاه، قرن‌ها بود که صرفاً به فرمانروایی می‌اندیشید و این عزیمت نیز در زیر مصائب عدیده حاصل از واپس ماندگی حکومت و ولع بخش اصلی آن به غارت مردم، در ریشه، بی تحرّک مانده بود.

اتحاد اسلامیّه؛

سرنوشت نسبتاً مشترک ایران و عثمانی در سیاست توسعه‌طلبی روسیه و غافلگیری پیاپی آن در صحنه رقابت‌ها و توافق‌ها و بازی‌های دیپلماتیک و نظامی کشورهای عمده اروپایی در دهه‌های نخستین قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) باعث شد تا سرانجام، برخی از رجال دارالسلطنه تبریز و باب عالی، با عنایت به آن سرنوشت مشترک و گرفتاری در دام حيله‌ها و تزویرهای سیاسی، به برقراری مذاکراتی هر چند محدود اولیّه و سطحی، برای اتحاد با یکدیگر، در مقابل دشمن مشترک، روی آورند و مقدمات تکوین نظریه وحدت اسلامیّه را که بعدها در میان منور الفکران ایران و عثمانی، مورد توجه جدی‌ترین قرار گرفت، ایجاد کنند.

گرچه رویکرد به نظریه اتحاد که در همان ایام جنگ‌های دو کشور ایران و عثمانی با روسیه در قالب مفهوم اتحاد اسلامیّه نیز مطرح گردید، می‌توانست حاصل نگرش به کارکردهای ملموس و نتایج مطلوب آن و زائیده شرایط عینی تهاجم وسیع و مداوم روس‌ها به هر دو کشور باشد، اما بعید نیست که عبّاس میرزا و میرزا عیسی فراهانی که بیش از مقامات عثمانی به تعقیب این اندیشه، علاقه نشان می‌دادند،^۱ از اقدامات و

۱- قائم مقام دوم، مدتها بعد، طی نامه‌ای به رتوف پاشا از تلاش‌های پدرش، میرزا بزرگ، برای ایجاد اتحاد و دوستی میان ایران و عثمانی یاد می‌کند و می‌نویسد که: «بر عالمی معلوم است که مادام که مرحوم والد دوستدار در حیات بود، چه قدر سعی و اهتمام داشت که میان دو دولت اسلام، سلم و صفوت باشد و صلح و مودت و نزاع، اتفاق نیفتد و این مراقفت و اتحاد، باعث کوری چشم حساد و دولت جاوید بنیاد باشد...» (آدمیت، ۶۵)

افکار نادرشاه نیز که سعی بی ثمری را در زمینه ایجاد وحدت کشورهای ایران و عثمانی نشان داد، تأثیر پذیرفته باشند.

متأسفانه از مضمون و مبانی اندیشه اتحاد اسلامی در تفکر عباس میرزا آگاهی‌های بسنده‌ای در دست نداریم، ولی قدر مسلم آن است که علی‌رغم سطح نازل و ناپخته این اندیشه، نایب‌السلطنه، به مرور ایام به آن تفکر، تنها به مثابه یک استراتژی، نگاه نمی‌کرده، بلکه آن را شالوده‌ای می‌یافته است برای نجات از عقب‌ماندگی و انحطاط و عاملی برای صعود قدرت مسلمانان و دولتمردان به شرایط مطلوبی از توانایی، جهت دفع دشمنان اروپایی و فراهم آوردن بستر بازسازی سیاسی و فرهنگی ایران و عثمانی. عباس میرزا که بر بنیاد اندیشه اتحاد اسلامی خویش، دولت‌های این کشورها را در حکم واحد و ناموس اسلام می‌شمرد، همواره بر آن بود تا نقشه‌های جنگی خویش را در مقابل روسها به گونه‌ای انتخاب کند که به ارکان اتحاد ایران و عثمانی، خللی وارد نسازد. او در تعدادی از نامه‌های خویش، خطاب به مقامات باب‌عالی به این سیاست خویش، تأکید کرده است. (نک: نصیری، ۱۳۴/۱)

گفتیم که تلاش نایب‌السلطنه برای تفهیم منافع اتحاد اسلامی به باب‌عالی، بسی فزونتر از قدم‌های مآمال از تردیدی بود که مقامات آن در بار برداشتند. نایب‌السلطنه در یکی از نامه‌های خود به احمد پاشا، قائم مقام دولت عثمانی، به ثمرات اتحاد ایران و عثمانی اشاره کرده و می‌نویسد: «اتحاد دو شوکت پایدار، امری ظاهر و آشکار است و بر نزدیک و دور، معلوم و فواید آن بر کافه مسلمین، عاید». (میان، ۱۳۱/۱) عباس میرزا، در ادامه همین کوشش‌ها بود که چند بار ابراهیم آقا شیخ الاسلام خوی را از سوی فتحعلی شاه به استانبول فرستاد تا با مقامات باب‌عالی در باره ضرورت و اهمیت اتحاد دو کشور سخن گوید. (ریاحی، اتحاد ایران و فرانسه و عثمانی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۱۰، شماره ۹ و نیز ریاحی، سفرنامه‌های ایران، ۲۹۹) عباس میرزا برای نشان دادن پای بندی خود به اندیشه اتحاد، گاه قدم‌های نظامی آشکاری در جهت هماهنگی‌های جنگی با عثمانی‌ها علیه روس‌ها (نک: نصیری، ۱۳۲۹/۱) و یا اغماض نسبت به سوء سیاست‌های پاشایان عثمانی در

حدود آذربایجان و بین التّهرین نیز بر می داشت.^۱ به خلاف عبّاسی میرزا، عثمانی ها صرفاً منافع آنی خویش را لحاظ می کردند و حتّی به خلاف توافقی های قبلی با ایران، در گفتگوهای خود با روس ها، آن توافقی ها را نادیده می گرفتند.^۲

تأمّل در محتوای برخی از نامه های فتحعلی شاه و حتّی میرزا شفیع مازندرانی، صدر اعظم وقت^۳، نشان می دهد که نایب السّلطنه توانسته بود تا همان اندیشه نازل و ناپخته اتّحاد اسلامیّه را به حوزه فکری شاه و درباریان - حتّی منشیان دارالخلافه، هدایت کرده و آنان را به توجّه و بهره برداری از اندیشه اتّحاد اسلامیّه سوق دهد.

چه بسا با عنایت به حضور فرانسوی ها در ایران در سال های اوّلین جنگ ایران و روسیه و همچنین با توجه به نفوذ فرانسوی ها در دربار عثمانی و نیز با ملاحظه برخی از اسناد که از اتّحاد سه جانبه ایران و عثمانی و فرانسه سخن گفته اند، بتوان نتیجه گرفت که مفاهیم «اتّحاد»، «وحدت اسلامیّه» و یا «اتّحاد جامعه اسلامیّه» که در ادبیات سیاسی و

۱- نگاه کنید به انعکاس گزارش های مربوط به تلاش نایب السّلطنه برای آزادی اسرای عثمانی و سلیمان پاشا در منابع زیر؛ این نیروها پس از شکست فرای علی پاشا، حاکم بغداد، از سپاهیان محمد علی میرزا دولتشاه اسیر شده بودند. محمد صادق وقایع نگار مروزی، تاریخ جهان آرا، خطی، کتابخانه ملی ایران، ص ۲۲۱ / تاریخ ذوالقرنین خطی، جلد اول، ص ۹۳ / روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۰ / نسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۰ / تاریخ منظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۳ / تحفه ناصری، ص ۱۸۸ / اکسیر التواریخ، ص ۱۱۳.

۲- عثمانی ها پس از امضای عهدنامه بخارست با روسیه به مرجع ماده سری آن موافقت کردند تا برای سپاهیان مستقر در قفقاز روسیه از خاک عثمانی، آذوقه و مهمّات ارسال کنند. با رسیدن این خبر به تبریز، عبّاس میرزا و میرزا بزرگ، مقامات عثمانی را به دلیل خیانت و عهدشکنی محکوم کردند. (امیر کبیر و ایران، ۶۴)

۳- به عنوان نمونه، میرزا شفیع در قسمتی از یک نامه خود خطاب به خورشید احمد پاشا، صدر اعظم عثمانی، با استناد به حدیث «معشر المسلمین کونوا بدأ واحده علی من مأواکم». از اتّحاد جامعه اسلامیّه و مواحدت معنویّه دینی میان ایران و عثمانی اظهار خشنودی کرده و می نویسد که این دو کشور به منزله دولت واحده اند. (نک: همان،

متون تاریخی آن دوره، مطرح شده است، عمدتاً ماهیت سیاسی - نظامی داشته و از جوهر اندیشه‌ای عاری بوده است، اما اگر توجه کنیم که سیرکمی و کیفی طرح این مفاهیم، در دوره اخراج هیأت ژنرال گاردان از ایران نیز ادامه داشت و حتی در عصر جنگ‌های مرحله دوم ایران و روسیه نیز با شکل وسیع‌تری محل توجه و گفتگو قرار گرفت، بعید است که بتوانیم ماهیت اندیشه‌ای آنها را در تفکر عباس میرزا انکار کنیم. شایان توجه است که در آغاز استفاده از مفهوم اتحاد ایرانی و عثمانی، تالیران، وزیر خارجه وقت فرانسه که گویی از شکل‌گیری و تعمیق این تفکر، هراسان بود، صریحاً به گاردان نوشت که:

«در قسطنطنیه و تهران، به هیچ وجه از اتحاد بین عثمانی و ایران، گفتگو در میان نیاورید، بلکه زمینه دوستی ساده و لزوم جنگیدن با روسیه را متفقاً به آن دو دولت بفهمانید.» (ریاحی، سفاتنامه‌های ایران، ۲۸۱)

علی رغم کثرت کاربرد مفاهیم مربوط به اتحاد اسلامی در سیر مکاتبات مقامات ایران و عثمانی و حتی اقدام چشمگیر و ارزشمند عباس میرزا در فراخواندن نیروهای ایران از خاک عثمانی پس از بروز منازعه میان دو کشور در سال ۱۲۳۸ و نبرد توپراق قلعه^۱ همانند اندیشه ایجاد نظام جدید، نظریه وحدت اسلامی نیز هیچ نتیجه عینی قابل ذکر را به دنبال نیاورد. عمده دلیل ناکارآمدی این نظریه نیز همان بود که در باب عقیم ماندن کوشش عباس میرزا و همفکران او، می‌کوشیدند تا بدون عنایت به بستر فرهنگی و اجتماعی و ابهام ذهنی مردم درباره این اندیشه و نتایج آن، اتحاد اسلامی را

۱- در سال ۱۲۳۸ پس از آنکه فرای عثمانی به مرزهای ایران تاختند، عباس میرزا ناگزیر به مقابله با ایشان پرداخت و پس از شکست دادن نیروهای ترک در نبرد توپراق قلعه، وارد خاک عثمانی شد، اما بی درنگ با قصد خونگیری باز تشدید خصومت میان دو کشور در حالی که برای ادامه پیشروی، در عمق خاک عثمانی، مانعی جدی نداشت. سپاه خود را برگرفت و به درون خاک ایران، عقب نشست، به دنبال همین حادثه بود که نخستین گفتگوهای ارزروم اول آغاز گردید.

در قالب تصمیم و گرایش از بالا و رأس مخروط قدرت سیاسی، تحقق بخشند. حقیقت، آن است که جز نبودن هیچگونه پیوندی فرهنگی و اجتماعی، میان جلوه‌های تفکر حکومتمتگران با سطح و ساحت اندیشه‌ی عامه‌ی مردم و وارونه بودن شیوه‌ی تکوین و گسترش مفاهیم و مضامین اندیشه‌های فرهنگی و اجتماعی در آن روزگار، هنوز مردم در کشور ایران و عثمانی با رسیدن به نقطه‌ی لمس کارکردهای اتحاد اسلامی و پیوستگی سرنوشت خود با یکدیگر، فاصله‌های زیادی داشتند. آنان اگر چه در قلمرو مفاهیم سطحی، خود را مسلمان و وابسته به یک مجموعه‌ی اعتقادی می‌شمردند، ولی وقتی تعدادی از علمای دینی دو کشور، درک و تمایلی به وحدت نداشتند و فرقه‌ی مقابل را کافرانی می‌شمردند که ثواب قتل ایشان، بهشت جاودان است، چه انتظاری بود از عوامل الناس که به اندیشه‌ی اتحاد اسلامی تمایل نشان دهند و به حمایت از آن مبادرت کنند.

به این ترتیب، پیشاپیش، معلوم بود که دغدغه‌های عباس میرزا و همفکران و هم‌اندیشان او در ایران و عثمانی نیز راه به فرار و آرام و حصول به نتیجه‌ی مطلوب نخواهد برد. علی‌رغم شکست نظریه‌ی اتحاد اسلامی و عقیم ماندن آن در همان بستر اولیه‌ی ظهور، چه بسا بتوان گفت که ورود این اندیشه به قلمرو گفتگوهای محدود درباری، بذری بود که بعدها در شکلی شفاف‌تر از پیش و فراگیرتر از حیطه‌ی دربارها، در کانون اندیشه‌ی سید جمال الدین اسدآبادی و سپس، شیخ‌الرئیس قرار گرفت و نظریه‌ی مشهور آنان یعنی، اتحاد اسلام و ضرورت اتحاد کشورهای اسلامی، خصوصاً ایران و عثمانی را پدید آورد.

